

پیرزنی را ستمی ...

این مثنوی در آرشبو سایت
اصغراقاً به ژوئن ۲۰۰۵ آمده و
پیش از آن در نشریه اصغراقاً
چاپ شده. پس مال ۸ سال پیش
که نقل آن را در این ایام پر بی
مناسبت نیافتم.

پیرزنی را ستمی در گرفت
دست زد عمامه ی اکبر گرفت
گفت بده تا بنم بر سرم
تا که تصور بکنند اکبرم

بلکه ازین راه به جانی رسم
مثل شعاها به نوائی رسم
ما و شما فرق نداریم هیچ
غیر همین پارچه ی بیج بیج

مثل تو ما نیز در این سوزمین
خانه به دوشیم و آجازه نشین
خانه ی ما نیست ولی کاخ و قصر
خیل طلبکار در آن صبح و عصر

هر شری آمده با توپ بر
فحش دهد بر پدر نسیه خور
این طلبد پول پیر و کره
آن طلبد وجه شوید و تره
آن دگری میطلبد پول نان
فحش کشیده به زمین و زمان
با همه احوال به لطف خدا
زندگیم هست شیبه شما !

چون پسرانم پسرانم رشید
هر سه در اندیشه ی شغل جدید:
آن وسطی رفته به جنگ عراق
پای وی از دشمن پشی جلاق

آمده با عزت و جوش و خروش
گشته گدای سر میدان شوش
گر که ز "بنیاد" کنندش کمک
میروند اینهنه سه راه وک

آن پسر کوچک من مملکت
شکر خدا هست خودش خودکفا
رفته کلینیک ته لاله زار
کلیه خود داده به مسجد هزار

بقیه در صفحه ۴

پیرزنی را ستمی

من شده ام حال، پرستار او
کم شده یکمرتبه اندر او
دکتره گفت آب بنوشد زود
تا که دوباره سر شاشش بیاد
x x x

آن پسر لوشد من مرتضی
شکر خدا هست ز گارش رنما
با دوگرم جنس که شد دستگیر
بود فقط یک دو سه روزی اسیر
بعد به همکاری شان شاد شد

قول کمک داده و آزاد شد
با هروئین رفته به بازارشان
گشته فروشنده ی سیارشان
پس پسرانم همه با افتخار
مثل پسرهای تو مشغول کار
x x x

دختر من در بی شلوغ جین
رفت به یونان چند شیطان نشین !
دید که جین کرده به پا فائزه
خواست برایش بخرم جایزه

بودجه اش حیث که تا مین نشد
خطبه ی تو، فلق تو هم جین نشد
رفت دومی دختر کم سن و سال
تا بخرد جین و کمربند و شال
شیخ عرب داده به او قول جین
با دو سه تا قول دگر همچنین

یک دو سه ماهیست که رفته جنوب
گیر نیارده ولی جنس خوب !
x x x

شوهر من آدم دلپاک بود
قهوه چی شعبه ی ساواک بود
بود بدون نظری آن میان
شاهد رفتار مد روحانیان

ضمن پذیرائی با جای و کیک
با همه شان داشت سلام و علیک
داشت به یاد از همه شان نام ها
نام بسی حجت الاسلام ها

گفت اگر شاه شود سرنگون
زود ز ساواک بیایم برون
نزد رفیقان خودم میروم
قهوه چی حوزه قم میسوم

لیک دو سه ماه پس از انقلاب
نیبه شبی جلب شد از رختخواب !

خورد به او با همه ی دلخوشی
مهر شکنجه گری، آدمکشی !

من به بزرگان متوسل شدم
آب شدم خاک شدم گل شدم
لیک نکردند نگاهی به من
تا به چه کار آمده این پیرزن

حالتشان حالت انکار بود
قصه ی انکار نه انکار بود
صبح من اینگونه اگر شام شد
صبح دگر شوهرم اعدام شد

گیر رفیقان خود افتاد و رفت
عمر خودش را به شما داد و رفت !
x x x

حال تو ای اکبر صاحب خرد
رحم بکن بر من و این حال بد
هیچ نخواهد ز تو این پیرزن

لیک بکن فکر به امام وطن

این همه ظلمی که به ملت شده
ملت اگر دمخور ذلت شده
آن همه پیدادگری بپر دین
آنهمه اعدام که شد در اوین
خودکشی کارگر و کارمند

بابت درعا ندگی از چون و چند
کلیه فروشی جوانان ما
اینکه شده شهرنو ایران ما
حذف نویسنده ی "بد" نیمه شب

کاره به آن دکتر "بد" در مطب
قتل برومند و سپس بختیار
گشتن مردان حقیقت شعار
تبر خلاصی به حقیقت زدن

نام سعیدی مطلقاً خط زدن
در میگونوس گشتن مردان گرد
پای شما اینهمه باید شمرد
این همه زیر سر سرکار بود

نقطه ی تو مرکز پرگار بود
سیدعلی نیز که والی شده
با قتر حضرتعالی شده

باز همی تیز کنی تیغ او
کم نکنی هیچ ز تبلیغ او
نیست ولی ملت صاحب نظر
از بده بستان شما بی خبر

افترض ای اکبر عالیجناب
غصه نخور گر نشدی انتخاب
گرچه درین دوره یکی بدسگال
آمده و بر تو زده ضد حال
باز علمدار و سخنگو تویی

چون پرزیدنت تر از او تویی
چونکه بر حال تو پر ما به ای
صاحب صد آستر و لایه ای
ای پرزیدنت همه فصل ها

فرع تو باشد همه ی اصل ها
اند سخن ، ختم کلامی شما
مصلحت اندیش نظامی شما
حجت الاسلام پر آوازه ای

آنور محدوده و اندازه ای
هست در عمامه ی تو رازها
شعبه ها دارد و اصجازها

من که به عمامه ی تو میروم
آب گذشته است دگر از سرم
ترس ندارم ز پلیس شما
وز قلم مدح نویس شما
هر قلمی رام تو شد خوب شد
هر که نشد رام تو، مغضوب شد
x x x

آه بیخشد اگر شد زیاد
حرف من پیرزن بیسواد
چونکه سر درد دلم باز شد
دانه ای از خرمنی ابراز شد
حال به تو پس دهم عمامه را
باز ادامه بده برنامه را
لوله ی نفت آنطرفی باز کن
شعبه را انبوری آغاز کن
شاد ز عمامه و از دلق باش
متنظر محکمه ی خلق باش